

## ادامه مطلب ابلهان ... از صفحه ۱۷

پس از نابود کردن همه تنظیمات و مقررات قدیمی، هیچ کاری انجام نشد تا بتوان به مقابله با چالش های جدید بازارهای قرن ۲۱ ام رفت. مهمترین این چالش ها توسط اوراق مشتقه ایجاد شده بود. در سال ۱۹۹۸ ریاست کمیسیون تجارت محصولات اولیه، بروکسلی بورن، لزوم برقرار مقررات لازم برای مقابله با چنین چالشی را گوش زد کرد. اهمیت چنین نگرانی هنگامی معلوم شد که در همان سال، طرح نجات مالی معروف به «مدیریت بلند مدت سرمایه» به شکست انجامید (این طرح در سال ۱۹۹۴ بنیان نهاده شده بود و پس از یک موفقیت اولیه، در سال ۱۹۹۸ با ضرری معادل ۴/۶ تریلیون دلار به شکست انجامید). با این حال، حضرات وزیر خزانه (رابرت روبین)، معاون وی (لری سامرز) و آقای گرینسپن، کله شق تر از آن بودند که بخواهند کاری انجام دهند.

**اشتباه سوم: زالو درمانی**

اشتباه بعدی، عفو مالیاتها توسط دولت بوش در دو مرحله بود؛ یکی هفتم ژوئن ۲۰۰۱ و دیگری دو سال بعد. رئیس جمهور و مشاورینش بر این باور بودند که کاهش یا عفو مالیاتها یخصوص برای شرکتهای بزرگ و شهروندان پر درآمد دوای همه ی دردهای اقتصادی است. اما این روش درمانی شبیه به زالو درمانی های عهد عتیق است. عفو مالیاتها (خصوص برای سرمایه داران جهت تشویق آنان به سرمایه گذاری بیشتر) نقشی اساسی در شکل گیری بحران حاضر بازی کرد. از آنجا عفو مالیاتی توانست به میزان قابل ملاحظه ای انگیزه ی اقتصادی ایجاد کند بنابراین، این کار به عهده بانک مرکزی گذاشته شد. راه حل بانک نیز کاهش افراطی نرخ بهره و افزایش نقدینه گی بود. جنگ عراق شرایط را وخیم تر کرد چرا که به افزایش قیمت نفت انجامید. با توجه به وابستگی آمریکا به واردات نفت ، ما مجبور شدیم که چند صد میلیارد دلار بیشتر از معمول صرف خرید نفت کنیم؛ پولی که می توانست صرف افزایش تولید کالاهای آمریکایی شود.

در شرایط عادی، این وضعیت می توانست تنها به کاهش رشد اقتصادی بیانجامد، آنچنان که در دهه ی ۱۹۷۰ اتفاق افتاد. اما بانک مرکزی به کوته بینانه ترین شکل ممکن با مسئله برخورد کرد و وضعیت را به بحران کشانید. سیل نقدینگی پول زیادی را به بازار رهن مسکن سرازیر کرد. کار به جایی رسید که وام حتی برای کسانی که قادر به باز پرداخت اقساط آن نبودند نیز موجود بود. بلی، اینگونه بود که کار به رکود اقتصادی کشید. میزان پس انداز خانوارهای آمریکایی به صفر رسید. ما در واقع شروع کردیم به زندگی کردن با پول قرضی و از آینده خود خرج کردن.

کاهش مالیات بردرآمد ناشی از سرمایه از طریق دیگری نیز کار را به بحران رسانید. این سیاست عملاً به یک ضدارزش تبدیل شد: کسانی که از طریق بورس بازی (بخوانید قمار بازی اقتصادی) صاحب مال می شدند نسبت به کسانی که با کار کردن امرار معاش می کردند کمتر مالیات می دادند. اما بالاتر از این، سیاست فوق مشوق صرف کردن وام در سرمایه گذاری های پرمخاطره شد، چرا که به بهره ی وام، مالیات تعلق نمی گرفت. اگر به عنوان مثال، شما یک میلیون دلار وام مسکن میگرفتید یا ۱۰۰،۰۰۰ دلار وام معادل مسکن برای خرید سهام، هر سال می توانستید بهره ی وام خود را از مالیات آخر سال کسر کنید. به هر سودی که از خرید سهام می بردید نیز به میزان کمی و احتمالاً چند سال بعد مالیات بسته می شد. دولت بوش در واقع همه را به قرض کردن و قرض دادن افراطی دعوت می کرد؛ مصرف کنندگان آمریکایی، دیگر به مشوقی بهتر از این نیاز نداشتند.

**اشتباه چهارم: آمار سازی ها**

در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۲ بلافاصله بعد از یک سلسله رسوایی های مالی (مشخصاً سقوط وردکام و انرون) کنگره قانون ساربینز-آکسلی را به تصویب رسانید. در این رسوایی بیشتر بنگاههای حسابداری آمریکایی و بانکهای اصلی، و برخی از شرکت های برجسته دست داشتند. رسوایی مذکور ثابت کرد که ما در نظام حسابداریمان مشکلاتی اساسی داریم. بیشتر مردم به حسابدارها به مثابه، مددکاران نگاه می کنند. اما وقتی که یک شرکت، حسابهایش را دست کاری می کند دیگر هیچ کس نمی تواند به هیچ چیز آن شرکت اعتماد کند. متأسفانه، در جریان مذاکراتی که به قانون ساربینز-آکسلی انجامید، تصمیم بر آن شد تا به عامل اصلی رسوایی مذکور که همانا ارائه ی امتیاز سهام (Stock Options) بود پرداخته نشود. چرا که بسیاری چون آقای آرتور لویت (رئیس کمیسیون امنیت در مبادلات) براین باور نبودند که امتیاز سهام ها مشکل اصلی هستند. از امتیاز سهام به مثابه مشوق سالم برای مدیریت های خوب دفاع شد، اما در عمل این امتیازات کسی را به مدیریت بهتر تشویق نکردند. بر این اساس اگر یک شرکت خوب کار کند (به خصوص به لحاظ رشد قیمت سهام آن) مدیر عاملش، به عنوان پاداش ، امتیاز سهام آن شرکت را کسب می کند و اگر شرکت ضعیف عمل کند مدیر عامل به همان میزان امتیاز سهام از دست می دهد. این رویه به اندازه کافی ناکارآمد هست. اما فاجعه زمانی آغاز می شود که این امتیازات مدیران را تشویق می کند تا با حساب سازی و ارائه اطلاعات نادرست، به افزایش قیمت سهام شرکت خود کمک کنند.

رتبه بندی بنگاههای واسطه نیز برای ایجاد مشوق ره به جایی نبود. بنگاههایی چون «مودیز» و «استاندارد آند

پور» توسط همان کسانی رتبه بندی (نمره دهی) می شدند که به آنها حق دلالی پرداخت می کردند. در نتیجه، نمره دهندگان دلیل کافی داشتند تا به شرکت های مذکور بالاترین نمره ی ممکن را بدهند. چیزی که در امور مالی معادل همان تورم نمره در کلاسهای درس می باشد. رتبه دهند گانی چون بانکهای سرمایه گذاری بر این عقیده بودند که با دادن رتبه بالا به رهن های سوخته می توانند آنها را به محصولاتی سالم برای بانکهای تجاری و صندوق های بازنشتسنگی تبدیل کنند. ما قبلاً عاقبت چنین کاری را در بحران مالی آسیای شرقی دیده بودیم که چگونہ رتبه بندی های بالا، سیل سرمایه را به آن منطقه کشانید و بعد ناگهان وقتی رتبه بندی ها معکوس گردید کار به فرار سرمایه ها و بحران کشید. اما ناظرین امور مالی کمترین توجهی به این تجربه نکردند.

**اشتباه پنجم: مانع نشدن از خونریزی**

بالاخره، نقطه عطف نهایی با تصویب بسته ی نجات در سوم اکتبر ۲۰۰۸ در پاسخ دولت به بحران فرا رسید. ما نتایج این اشتباه را در سالهای پیش رو خواهیم دید. هم دولت و هم بانک مرکزی دچار خوش بینی های توهم آمیز بوده اند. آنها امید داشتند که خبرهای بد گذرا بوده و بازگشت به دوران رشد اقتصادی، بزودی ممکن می شود. هنگامی که بانکهای آمریکایی شروع به سقوط کردند، دولت تنها از یک اشتباه به اشتباه دیگر تغییر مسیر می داد. برخی از نهادهای مالی (مانند استرنز، ای آی جی، فنی می، و فردی مک) نجات داده شدند. برخی مانند لیمن برآدرز به حال خود رها شدند. به برخی سهام داران چیزهایی پرداخت شد و به برخی دیگر هیچ.

پیشنهاد اولیه وزیر خزانه داری (هنزی پالسن) که تنها یک سند سه صفحه ای بود برای پرداخت ۷۰۰ میلیارد دلار به ایشان تا ایشان آنرا بدون هیچ نظارتی هر جور دلشان خواست خرج کنند یک گستاخی بی شرمانه بود. وی تنها گفت که برنامه ای جهت افزایش اعتماد اقتصادی دارد اما علت اصلی کاهش اعتماد مسکوت ماند. بانک ها وامهای بی حساب و کتاب متعددی پرداخته بودند و با کسری های بزرگ مواجه شده بودند. هیچ کس نمی دانست چقدر از آمار و اطلاعات درست است و چقدر ساختگی است. بسته نجات در واقع به مانند تزریق خون به مجروحی است که در حال خون ریزی است بدون آنکه جلوی خون ریزی گرفته شود. در حالیکه هنری پالسن مشغول جلو بردن طرحش ( یعنی پول نقد در برابر دارایی های بی ارزش) برای خرید املاک سوخته و انتقال ریسک به مالیات دهندگان بود، فرصت با ارزشی را می سوزانید.

اما حتی هنگامی که وی دست از این طرح برداشت و پول را به بانکهایی منتقل کرد که نیاز به آن داشتند، این کار را نه تنها با فریب مالیات دهندگان انجام داد بلکه از اینکه بانکها پول را برای وام دهی مجدد استفاده کنند اطمینان حاصل نمود. وی حتی به بانکها اجازه داد تا پول مالیات دهندگان را به جیب سهام داران خودشان سرازیر کنند. مسئله دیگری که مسکوت مانده است، ضعفهای روبه افزایش نظام اقتصادی می باشد. اقتصاد آمریکا با استقراض مفرط سرپا نگه داشته شده است. بهبودگی این بازی نیز عیان شده است. میزان مصرف پایین آمده است و وضع اقتصادی وابسته به اوضاع صادرات شده است. حال آنکه از طرف دیگر، دلار گران شده و ارو و سایر کشورها دچار افول شده اند.

بنابراین پیش بینی آینده ی وضعیت اقتصادی متکی به صادرات دشوار است. از آنجا که سایر دول نیز با کاهش درآمد مواجه شده اند مجبور خواهند بود تا از هزینه های شان بکاهند. در غیاب چاره جویی عاجل توسط دولت تا همین جا اقتصاد دچار رکود شده است. حتی اگر بانکها از این به بعد به شکل علاقانه ای هم به وام دهی به پردازند (کاری که هنوز نکرده اند) ، رکود موجود خود عامل افزایش وام های ناموفق خواهد شد و بخش مالی را بطور مضاعف تضعیف می نماید.

دولت سخن از اعتماد سازی راند اما در عمل کار جز اعتماد فریبی انجام نداده است. اگر دولت واقعا خواهان اعتماد سازی بود می بایستی به رفع مشکلات زیربنایی (یعنی ساختار معیوب مشوقها و نقصان مقررات و تنظیمات اقتصادی) می پرداخت. آیا تصمیم خاصی وجود دارد که اگر گرفته نمی شد کار به اینجا نمی کشید؟ باید گفت که هر تصمیم یا سیاستی – از جمله سیاستهای معمول دست روی دست گذاشتن – محصول تصمیمات نادرست قبلی بوده اند و روی هم رفته، شبکه ای از اشتباهات درهم برهم را از گذشته تا آینده تشکیل داده اند. برخی از دست راستی ها، برخی از اقدامات دولتی را نشانه رفته و مقصر اوضاع می دانند ( مانند قانون باز سرمایه گذاری اجتماعات محلی که بانکها را تشویق به وام دهی به محله های کم درآمد می کرد) اما در واقع مقصود این قانون بسیار کمتر از سایر وام دهی هاست. برخی از این افراد انگشت اتهام را بسوی " فنی می و فردی مک "، دو وام دهنده بزرگ که اصالتاً دولتی بودند، نشانه می روند. اما در واقع، این موسسات دیرتر از سایرین وارد بازی وام های گتره ای شده و به همان معضل بخش خصوصی دچار بودند؛ یعنی اینکه مدیرعامل هایشان به همان میزان بانک های خصوصی به شرکت در قمار بازی مالی ترغیب شدند (یا به عبارت دیگر بانکهای دولتی نیز وارد قماربازی بازار آزاد شدند) حقیقت آن است که می توان همه این اشتباهات را به یک توهم بزرگ مربوط دانست: توهم ایمان داشتن به

## پرواکاهاست

## ادامه مطلب همیشه قوانین ... از صفحه ۲۶

**جاری مسئول می دانند. آیا به همین دلیل شما میلیاردها از سود خود را صرف امور خیریه می کنید؟**

سوروس: درست است. مردم اینطور فکر می کنند که من به علت عذاب وجدان دست به این کارها می زنم.

**اشپینگل: فکر نمی کنید در پس این حرفها واقعیتی نهفته باشد؟**

سوروس: نه، آنها اشتباه می کنند. همه این اتفاقات بزرگی که من هم در آنان سهیم بوده ام می توانست در نبود من هم اتفاق بیافتد.

**اشپینگل: به راستی خود را فقط مهره کوچکی در این دستگاه عظیم می بینید؟ وقتی شما روی بالا رفتن بهای غلات، برنج یا نفت به رقابت می پردازید، بسیاری از شما پیروی می کنند و در این میان گروهی که دیگر قادر به پرداخت بهای این اقلام نیستند ضرر خواهند کرد. نظر شما عملاً به نوعی تعیین کننده روی بازار تاثیر می گذارد.**

سوروس: از آن وقت که من معروف به کسی شدم که توانسته بانک انگلستان را به زانو در آورد به راستی خیلی ها گمان می کنند پیشگوی اقتصاددیم و می توانم روی بازار تاثیر بگذارم. از آن زمان ناچار شده ام از مجامع کناره گیری کنم، زیرا واقعا هم قادر به تاثیر گذاری بر بازار هستم. من در این رابطه همیشه با مسئولیت برخورد کرده ام.

**اشپینگل: آیا اقتصاد به راستی به اینهمه «بنیاد» نیاز دارد؟**
سوروس: بنیادها راهی مؤثر برای سرمایه گذاری افرادی است که حاضر به ریسک کردن هستند. این موسسات معمولاً با پولهای نسبه و قرض معامله می کنند و همین باعث نوسان بازار می گردد. نتیجه گیری من اینست که هرچا پای نسبه باز شود باید کنترل جدی وجود داشته باشد.

**اشپینگل: حالا حرفایتان مثل آدمی است که به سوی اداره پلیس می دود و می گوید: خواهش می کنم به من دستبند بزنید چون بسیار خطرناکم.**

سوروس: نه کاملاً، من فکر می کنم ما با یک کنترل حساب شده در بازار اقتصاد نیازمندیم. اما جلوی رقابت را نمی توان گرفت، سرمایه گذاری و رقابت به شدت در هم تنیده اند. اگر درست پیش بینی کنید، حتماً سود ناشی از آن معامله نصیب تان خواهد شد. من به هیچ وجه دچار عذاب وجدان نیستم و به اینکه سرمایه ام را درست وارد معاملات اقتصادی کرده ام، افتخار می کنم. **اشپینگل: مردم اما تمام اعتقادشان را به "وال استریت" قدرتمند از دست داده اند.**

سوروس: واقعاً هم این دستگاه عریض و طویل فقط به دنبال سود خود است و نه حفظ منافع عموم که به حق باید از آن مراقبت نمود.

**اشپینگل: مردم به بسته کمک پیشنهادی دولت بوش هم اعتقادی ندارند. منتقدین ادعا می کنند که "پاولسن"**

**وزیر اقتصاد پولها را دو دستی تقدیم کارفرمایان پیشین خود نموده است.**

سوروس: این البته زیاده روی است. اما "پاولسن" قبل از اینکه به مقام وزارت برسد مدیرعامل یک بانک در "وال استریت" بود و طبیعتاً مشکلات را هم از دید یک بانکدار می بیند.

**اشپینگل: او حتی حاضر نیست سقفی برای حقوق و مزایای روسا و کارمندان عالیرتبه بانکی تعیین نماید و به این ترتیب از درآمد و پاداشهای هنگفت آنان اندکی بکاهد.**

سوروس: بانکهایی که فقط با کمک دولت و از محل مالیاتهای شهروندان سرپا ایستاده اند کم کم شکلی از موسسات دولتی به خود می گیرند. حقوق و مزایای نجومی فقط نشانه های بحرانی بزرگ است. در سالهای اخیر سود دهی در رشته های اقتصادی بسیار بالا بوده، حتی دورانی در امریکا و انگلیس داشتیم که سی و پنجم درصد کل سود بانک به جیب روسا و کادراهای برجسته آنان سرازیر می شد و این واقعا تاسف بار است.

**اشپینگل: ما در این بحران تاحال فقط بازنده داشته ایم گمان می کنید برنده ای هم در کار باشد؟**

سوروس: چین می تواند به آسانی برنده شود اگر صاحبان قدرت در آن کشور با روشن بینی عمل کنند. ولی از سوی دیگر اگر نتوانند با مشکلات شان به خوبی کنار بیایند، می توانند بزرگترین بازنده این ماجرا باشند. اگر حکومت شان غلط عمل کند می تواند یک بحران سیاسی جدی روی دستشان بگذارد. در هر صورت، حالا برای اعلام برنده خیلی زود است.

**اشپینگل: فکر می کنید بتوان باراک اوباما را اولین رئیس جمهوری "پسا آمریکا" یا دوران "گذار از آمریکا" در این برهه از تاریخ نامید؟ آیا آمریکا در حال از دست دادن قدرت اقتصادی و جاذبه پیشین است؟**

سوروس: اگر اوباما عاقل باشد با چین همکاری خواهد کرد تا بحران را پشت سرگذارد. اگر این کار را نکند ما شاهد رکود و افسردگی جهانی خواهیم شد. چون گمان نمی کنم آمریکا بتواند به تنهایی خرابی هایی را که به بار آورده آباد کند.

**اشپینگل: همکارانتان در دنیای اقتصاد به پیشنهادهایی از این دست می گویند "بیک گاورنمنت" یا "دولت پدرسالار" وجمهور یخواهان آمریکا از آن به عنوان سوسیالیزم اروپایی نام می برند.**

سوروس: و در حال حاضر ما درست به همین نیاز داریم. من معتقد به بازارهای سنتی نیستم. تبلیغاتی که می گوید دولت تاجر خوبی نیست را قبول ندارم. حرفهایی که در تئوری شاید خیلی به نظر قشنگ می آید ولی به هیچوجه به نفع جامعه ما نبوده است.

**اشپینگل: آیا به رئیس جمهور پیشنهاد خواهید کرد این حرفها را به طور علنی با مردم در میان بگذارد؟**

سوروس: اوباما قبلاً اعلام کرده که برنامه اش تغییر سیاست فعلی است. من دولتی را که سعی می کند به خوبی حکومت کند به دولتی که خود به حکومتش ایمان ندارد ترجیح می دهم.

**اشپینگل: اما حتی یک حکومت قوی هم نمی تواند جادو کند. او احتیاج به پول مالیات دهندگان دارد. در آمریکا خیلی ها از نقش دولت سخن می گویند اما وقتی سخن از اعتبار مالی به میان می آید همه پایشان را کنار می کشند. حتی اوباما هم به نود و پنج درصد از جمعیت شاغل کشور قول پایین آمدن مالیاتها را داده است. این موضوع را چطور توضیح می دهید؟**

سوروس: کسری بودجه وقتی که رکود اقتصادی حاکم است کاملاً قابل توجیه است. در دوران مجدد شکوفایی می توان کسری بودجه را تامین کرد. در هر صورت مهلت معافیت های مالیاتی دولت بوش در سال ۲۰۱۰ به پایان می رسد و در کنار آن باید راههای دیگری هم برای تامین بودجه پیدا کرد. مردم باید بدانند اگر جیب دولت خالی باشد همه ضرر خواهند کرد، چون در این صورت نرخ بهره بالا می رود.

**اشپینگل: در حال حاضر همه از کنترل بازارها و گذراندن قوانین سخت تر سخن می گویند. خود شما هم در کتاب تان خواستار همین شده اید. به نظر عقیده جالبی می آید. اما آیا می توان آنرا در عمل پیاده نمود؟ آیا بازار تن به محدودیت خواهد داد؟**

سوروس: میان حکومت و بازاریان، میان دولتیان و بانکها همیشه بازی موش و گربه جریان دارد....

**اشپینگل: ... و این همیشه موشها هستند که وسط میز سرگرم رقص و پایکوبی اند.**

سوروس: برای اینکه طرفداران اقتصادی سنتی برایشان ابراز احساسات می کنند و ما حالا شاهد نتایج فاجعه بارش هستیم. من گربه ای قوی و آماده شکار را به موشهایی که قوانین بازی را تعیین می کنند، ترجیح می دهم و با نظر «فهرمان ملی مان» رونالد ریگان موافق نیستم که دائماً از نیروی جادویی بازار سخن می گفت. **اشپینگل: پس شما موافق قوانین سخت تر و کنترل کارآمدتر هستید؟**

سوروس: بله، با اینکه می دانم در این بازی موش و گربه هیچگاه دولتیان موفقیت صددرصدی به دست نخواهد آورد. همیشه راههای فرار پیدا می شود و باید برای مقابله با آن آماده بود. باید تلاش کرد با حداقل تغییرات، بیشترین همکاری میان بازاریان و دولت برقرار شود. بانکهای انگلستان در دوران جنگ جهانی دوم در این رابطه بسیار موفق بودند به این دلیل ساده که با بازار همکاری کردند و روح این مشارکت، قوانین سنتی را در هم شکست.

**اشپینگل: اما در آلمان این اتفاق نیافتاد. اینجا ما با بانکهای نیمه دولتی سر و کار داشتیم که در سطحی وسیع بر قوانین بازار حکومت می کردند. بانکهای ایالتی که سیاستمواران گرداننده اش بودند و حالا وضعی بدتر از همه دارند.**

سوروس: این ترکیب خصوصی- دولتی بسیار خطرناک است و باید گفت در امریکا هم اوضاع بسیار اسفباری دارند. نگاهی به صندوق های "فانی می" و "فردی-مک" بیندازید. بحران با این دو صندوق پس اندازه نیمه دولتی که برای خرید مستغلات وام می دادند آغاز شد. به همین دلیل است که می گویم دولت بهتر است قوانین بازی را تعیین کند اما خودش مستقیماً وارد بازار نشود.

**اشپینگل: شما یکی از قویترین و موفق ترین بورس بازان جهان هستید و در ماههای گذشته به شدت فعال بوده اید. چطور با این قضیه که سود شما از راه خرید و فروش بموقع می تواند به جامعه ضرر برساند کنار می آید؟**

سوروس: در پس سوال شما ادعانامه ای علیه من نهفته است. من اما همیشه تلاش کرده ام در حین گردن نهادن به قوانین موجود، راهی برای بهتر نمودن آنها پیدا کنم. من خواستار تغییر بعضی از قوانین هستم. هرچند برای خودم سودی در بر نداشته باشد. برای من بهبود وضع همگانی از سودی که خودم می برم مهمتر است.

**اشپینگل: خیلی ها شما و همکارانتان را در ایجاد بحران خود تنظیمی بازار آزاد و اینکه نقش دولت باید به حداقل برسد. با نگاه کردن به گذشته، بالاخره الن گرینسپن در واشنگتن با صدای بلند اقرار کرد که " من عیب بزرگی را یافته ام". آقای هنری وکسمن (عضو کنگره) برای کسب توضیح بیشتر پرسید: " به عبارت دیگر شما فهمیده اید که نگاهتان به دنیا و**

ایدئولوژیتان، نادرست بوده و به درد نمی خورد؟ « گرینسپن پاسخ داد " قطعاً همینطور است ". پذیرش این فلسفه اقتصادی معیوب (نولیبرالیسم یا آزاد سازی اقتصاد) توسط آمریکا و بیشتر کشورهای دیگر در نهایت کار را به جایی رسانید که ما اکنون در آن به سر می بریم.